

درباره کتاب تازه اورهان پاموک، «خاطرات کوه‌های دور»، که دفترچه‌ای است از یادداشت‌های روزانه و نقاشی‌های او **برنده نوبل، شما را به دنیای خودش می برد** **یا پشت در نگاه می دارد؟**

خادم

تازه ترین اثر منتشرشده از اورهان پاموک نه اثری داستانی، که یک ناداستان دیگر است.

هرچند این نویسنده ترکیه‌ای بیشتر برای آثار داستانی و رمان هایش شهرت دارد، در زمینه نوشتن ناداستان هم کم کار نبوده است؛ پیش از این، ناداستان هایی مانند «استانبول، خاطرات و شهر»، «پدرم»، «رنگ های دیگر» و «یادداشت هایی درباره زندگی» از او منتشر شده است. «خاطرات کوه های دور» (Memories of Distant Mountains) یادداشت های او بین سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۲ است که به ترتیب احساسی تنظیم شده است. نه تاریخی، تفاوتش با دیگر ناداستان های او این است که پاموک در این اثر به عشق اولش بازگشته است. یعنی نقاشی، یادداشت های روزانه او در واقع درحاشیه طرح ها و نقاشی هایش او نوشته شده واین کتاب را به یک دفترچه خاطرات مصور تبدیل کرده است.

دست کم تاکنون، دو دیدگاه در مواجهه با این کتاب مطرح است: برخی آن را - همان طوره که از این دست آثار انتظار می رود- درپچه ای برای ورود به دنیای یک نویسنده برنده نوبل می داندند، وبرخی دیگر براین باورند که این کتاب از این نظر آدم را ناامید می کند و شما را پشت در نگاه می دارد.

نویسنده «گاردین»، در بررسی کتاب یادشده، آن را در دسته نخست قرار داده است؛ اثری که «هم ما را به اعماق ذهن نویسنده می برد و هم اشتیاق ساده دلانه و احساسی او را، هم به نوشتن و هم به نقاشی، نشان می دهد».

نویسنده، در بخشی دیگر از مرورش بر کتاب، به علاقه پاموک به موزه وراه اندازی «موزه معصومیت» اشاره کرده و نوشته است: «خاطرات کوه های دور» نیز به نوعی موزه ای از پاموک است؛ مجموعه ای از کلمات و تصاویر، افکار و برداشت های او.

یادداشت های پاموک در «خاطرات کوه های دور» فقط به زندگی خصوصی اش محدود نشده است و به ترکیه، فضای سیاسی آن، استبداد، بهار عربی، اسلام ودموکراسی نیز اشاره هایی می کند و این- جایی است که منتقد «نیویورک تایمز» اندکی به نویسنده همکارش در «گاردین» نزدیک می شود.

آنچه «نیویورک تایمز» درباره این کتاب منتشر کرده، نقدی است بی رحمانه. منتقد، این کتاب را اثری دانسته است که رنگ ولباعش فراوان است و درامش اندک، و در ادامه با این سؤال، تعارف را کنار گذاشته و ازروی پاموک و کتابش رد شده است: آیا «خاطرات کوه های دور» دفترچه های مصور، ۲۰۰۹-۲۰۲۲، اثر اورهان پاموک، خجالت آورترین کتابی است که در دوران مدرن، برنده جایزه نوبل ادبیات منتشر کرده است؟

استدلال نویسنده مطلب، این است که دفترچه یادداشت های روزانه یا خاطرات نویسندگان یا افراد مشهور و مهم از این نظر مهم است که مجالی می دهد برای مشاهده آداب و رسوم، اخلاق، هنر، غذا، [...] و دیدگاه های سیاسی آنان، و همچنین ازاین روی که درپچه ای است جذاب برای شناخت انگیزه ها و فلسفه های یک انسان دیگر، امکانی که دفترچه یادداشت های پاموک به ما نمی دهد. آنچه این اثر ارائه می دهد، برش هایی است از چیزهای ساده و پیش پا افتاده از زندگی این نویسنده، اینکه شنا، خوردن ماهی و نشستن روی صندلی جلو ماشین را دوست دارد، تکرار مدام اینکه درحال کار روی رمان تازه اش است، یا سرزنش کردن خودش برای اینکه روی رمان تازه اش کار نمی کند. پاموک گویا به این هشدار همسرش که «چیزهای خیلی شخصی» را ننویسد، زیادی وفادار بوده است، و همین، مزه از یادداشت هایش گرفته است، زیرا مانع غوص کردن در عمق شخصیت و زندگی او شده که می توانسته است به شناخت بهتر و بیشتر او منجر شود.

به باور منتقد «نیویورک تایمز»، گزارش هایی که پاموک از دیدارش با نویسندگان بزرگ جهان می دهد، هم بی مزه و سطحی است، مثلا، اینکه فلان نویسنده و همسرش «همراه خوبی» هستند یا باهمان نویسنده دوخترش، «نوشیدیم، خندیدیم، خوش گذرانیم»، حرف مهمی نیست.

نویسنده یادآوری کرده است که، اگر اورهان پاموک نویسنده ای با قدرتی شگفت انگیز نبود، کم مایگی این اثر تا این اندازه گیج کننده نمی شد. او در پایان، احساس سرخوردگی اش از خواندن «خاطرات کوه های دور» را این طور توصیف کرده است: «امیدوارید با این کتاب، موج سواری کنید، اما می بینید که به استخر بچه ها رفته اید.»

● برشی از کتاب

صبح، شهریوشیده از برف است. برف می بارد و می چسبد، حتی در بالکن ما، سی چهل سانتی متر برف نشسته است. اصلی در اتاق دیگر خوابیده است. من در دنیای رمانم غرق شده ام. اخیرا زیاد درباره دفاتر تلگراف عثمانی مطالعه کرده ام. کتاب های زیادی خریده ام! سکوت برفی بر خانه و شهر حاکم است. برف هنوز می بارد و دید کم است و باید اعتراف کنم: بسیار خوشحالم؛ از خانه، از برف، از اصلی که در خانه خوابیده است و غیره.

و غیره. امیدوارم دیگر دچار

درد سر نشوم، بتوانم

در استانبول زندگی کنم و همه چیز مثل این برف، فوق العاده باشد. مصاحبه من با «لا ریوبلیکا» با تیتز «تروریسم نباید بهانه ای برای تضعیف دموکراسی شود» منتشر شده است. مارکو آن را برای من فرستاده است.

شماره

شنبه
۲۲ دی ۱۴۰۳
۱۰ رجب ۱۴۴۴
شماره ۲۲۰

۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

● چنین گفت کاین را نمایش کنید^{۱۱}

● مَر او را یکی پاک دستور^{۱۲} بود

● جهان آفرین را ستایش کنید

● که او دادمان بر دده^{۱۳} دستگاه^{۱۴}

● خنیده^{۱۵} به هر جای و شهرسپ نام

● ستایش مَر^{۱۶} او را که بَنمود راه

۱- نُمایش کنید: انجام بدهید؛ ببینید.

۲- دده: جانور وحشی.

۳- دستگاه: چپرگی، تسلط.

۴- مَر: حرف اضافه‌ای که بیشتر با «را» می آورده‌اند.

۵- پاک دستور: دستور پاک، وزیر و مشاور راست و درست.

۶- رای: اندیشه.

۷- خنیده: نامدار، مشهور.

۸- جهان دار: فرمانروای جهان، خدا.

معرفی کتاب «حنجره زخمی جویبار»، تحلیل تقی پورنامداریان از شعر سهراب سپهری، که آن را خواندنی تر کرده است

«روی زیبا دوبرابر شده است»

احمد آفتابی

جای همه دوستان و رفقا «سبز»، اوایل آبان امسال، به لطف و همت و همراهی شماری از استادان و دانشجویان محترم دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، سفری علمی ادبی رفقیم به تهران، دریکی از بخش های این سفر و حین بازدید از پژوهشگاه علوم انسانی و

شنبه ها با کتاب (۷۴)

مطالعات فرهنگی، به شکلی غافلگیرکننده و در قالب یک شگفتانه، نشست صمیمانه برگزار شد با حضور و سخنرانی استاد برجسته و نامور ادبیات فارسی، و استاد بسیاری از استادان کنونی این رشته دوست داشتنی، جناب آقای دکتر تقی پورنامداریان. که صاحب تالیفات فراوان و گران سنگی هستند درباره شعر کهن و معاصر کتاب هایی مانند «رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی» (برنده جایزه کتاب سال)، «دیدار با سیمرخ: تحلیل اندیشه و هنر عطار».

گم شده لب دریا، صورت و معنی در شعر حافظ»، «خانه ام ابری است: شعر، نیما از سنت تا تجدد»، و «سفر در مه: تأملی در شعر احمد شاملو». ایشان در آن نشست به یادماندنی، ضمن تحلیل پاره هایی از شعرهای سهراب سپهری، نوید انتشار قریب الوقوع آخرین کتاب خود را دادند که درباره زندگی و شعرهای این شاعر شوریده کاشانی است. کتابی که امروز مرور خواهیم کرد، همین کتاب است که در آذر ۱۴۰۳ انتشارات «سخن» آن را منتشر کرد.



ادبیات فارسی، هردو در کنار هم، سبب شده اند کتاب «حنجره زخمی جویبار» به اثری خواندنی، مفید و ماندگار درباره شعرهای سهراب و - در حالت کلی- «تحلیل شعر معاصر» تبدیل شود. ضمنا، شماری از عنوان های بخش های فصل پایانی کتاب عبارت اند از: «تکثر معنایی و پسامدرن نمایی»، «تغییر و تبدیل صفت و جای آن [و تغییر عامدانه ساخت های نحوی در شعر سهراب]»، «شخصیت بخشی»، «تراکم ترکیب های نا آشنا»، «تغییر جهان بینی در [دو دفتر شعر مهم سهراب که اتفاقا، بر خلاف شش دفتر شعر دیگر، او، هریک فقط شامل یک شعر بلندند، یعنی] 'صدای پای آب'، و 'مسافر'».

اجازه دهید این جستار را با اشاره ای به نام کتاب و نقل بخش هایی دیگر از فصل سوم آن تمام کنم. کتاب «حنجره زخمی جویبار» نام خود را از آخرین پاره های شعر «نزدیک دورها»، از آخرین دفتر شعر سهراب با نام «ماه هیچ، مانگاه» گرفته است. آنجاکه شاعر می گوید: «باز که گشتم / زن دم درگاه بود / با بدنی از همیشه های جراحت // حنجره جوی آب را / قوطی کنسرو خالی / زخمی می کرد، می کرد، می کرد پورنامداریان در شرح این پاره آورده است: «از دفتر 'صدای پای آب' به بعد، شخصیت بخشی یا تشخیص (personifcation)

«ودا» ها یا «کتاب مقدس»، یا اشارات او به بعضی خاطرات شخصی اش - که به همت نویسنده محترم فاروی ما خوانندگان قرار گرفته اند- کمک شایانی به فهم عمیق تر شعرهای دیرپای او خواهند کرد؛ به عنوان نمونه این پاره از شعر «مسافر» که در آن آمده است: «و چند برپت بی تاب / به شاخه های تر بید تاب می خوردند»، اشاره مستقیمی است به مزمور ۱۱۷ از «مزامیر داود»، در «کتاب مقدس» نویسنده محترم، در فصل سوم که نام «صورت، سبک و زبان» را بر پیشانی خود دارد، پس از مرور پاره ای مباحث نظری درباره «سبک» و «صورت» در شعر، شماری از شیوه ها و شگرد های مورد استفاده سهراب در شعرهای متأخرش را، باریک بینانه و با تسلطی مثال زدنی، «کالبد شکافی» می کند. جالب است که این کار به گونه ای انجام می پذیرد که گویی به فرمایش سعدی «آینه ای پیش آفتاب نهاده ست» یا به قول خود سهراب «روی زیبا دوبرابر شده است». درواقع، زیبایی شعرهای سهراب، در کنار تحلیل های موشکافانه دکتر پورنامداریان، با آن زبان و بیان روان و صمیمی و البته به مدد احاطه غبطه برانگیز ایشان بر پیچ و خم های رازناک



دانشگاه فردوسی مشهد، در حوزه «شاهنامه» و حماسه، سروسامانی به پا کرده بود. اغلب اعضای گروه به دلیل آشنایی اندک او با «شاهنامه»، مخالف بودند و وجود داوطلبانی را که پیش از وی واجد شرایط بودند، دلیل محکمی بر مخالفت خود می دانستند. در مقابل، دو سه نفری هم به دلایلی، از جمله رزومه فرهیش، بر جذب ایشان پای می فشردند. در این گیرودار، موضوع بین دانشجویان هم پخش شده بود و گاه در فضای مجازی سخنانی رد و پدل می شد. شبی زنده یاد خطیبی به من زنگ زد و با نا اراحتی پرسید: «آیا این درست است که فلانی قرار است جذب گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد شود؟» من که نمی دانستم او چه اندازه از کم و کیف کار مطلع است، با احتیاط پاسخ دادم: «بله، درست است». برآشت و بالحنی آکنده از خشم و حسرت گفت: «شان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، بالاتر از این است که...»

قلم را از نوشتن سخنانی که میان من و آن استاد زنده یاد رد و پدل شد، باز می دارم؛ امروز خطیبی عزیز روی در نقاب خاک کشیده و آن شخص، بی خبر، گروه را ترک کرده است.

تنها از زبان حافظ می گویم:

زیبکی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت:

صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

منبع: کانال شخصی نویسنده

لحنی پر از مهر و انرژی ادامه داد: «بیا به فلان جا و با خودت یک هارد اکسترنال هم بیاور تا تصویر نسخه های مهم 'شاهنامه' را در اختیار بگذارم.» به دیدارش شتافتم و ساعتی را با هم در خلوت و تنهایی سخن گفتیم، او، به همان اندازه که بی ادعا و فروتن بود، در برابر کُزی ها و ناراستی ها و لجاجت ها و بزرگ خویشتنی ها برمی آشت و ایستادگی می کرد. در برابر سرفت های علمی و پژوهش های ضعیف مدعیانه، هیچ ملاحظه ای را بر نمی تافت؛ و بی پروا نسبت به آن ها واکنش نشان می داد؛ البته پاس کوشش های جوانان و نوآموزان را نگه می داشت و از هیچ کوششی در تشویق و ترغیب آنان فروگذار نمی کرد. او به دانشگاه فردوسی مشهد و گروه زبان و ادبیات آن علاقه خاصی داشت. همواره به این گروه به چشم احترام می نگریست و در سخنان خصوصی و گاه عمومی خود، ارج و قدر این گروه و استادان نام آور آن را یادآور می شد. این علاقه و احترام تا بدین جا بود که گاه از سخنانش، بوی تعصب و جانبداری به مشام می رسید، اما او خالصانه و با تمام وجود، این گروه و به ویژه دکتر یاحقی را دوست می داشت.

در دومین سالگرد درگذشتش می خواهم خاطره ای را بازگویم که شاید به جز یک دو نفر از دوستان نزدیک، کسی از آن خبر نداشته باشد.

آنندکی از او اواسط دهه ۶۹ گذشته بود که جذب یکی از دانش آموختگان گروه زبان و ادبیات فارسی

با ابوالفضل خطیبی، از روزگار تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد و از وقتی که گاه و بی گاه به مناسبت همایش های سالانه بزرگداشت فردوسی به مشهد می آمد، از نزدیک آشنا شدم. در آن روزها همکاری او با دکتر خالقی مطلق در تصحیح «شاهنامه»، زیانزد و شهره خاص و عام بود، لذا مشتاقانه، در سفرهای متناوبش به مشهد، با او هم کلام می شدم و ضمن گفت و گو از دانش و تجربه اش بهره می بردم. او مهربان و صمیمی بود؛ ذره ای تیختر و خود بزرگ بینی در رفتار و کردارش مشاهده نمی شد.

در سال های حضورش در «مرکز دانه المعارف بزرگ اسلامی» با بزرگان و نامداریانی دمخور بود و از هر کدام خاطرات و آموزه های درخور توجهی در ذهن داشت. بشاش و خندان بود و تاملی نتوانست، با شوخی و مزاح، لبخند را بر لبان اطرافیانش می نشاند. این همه - به رغم فاصله سنی زیاد میان من و او، سبب شد تا دوستی و صمیمیتی عمیق بین ما ایجاد شود، تا آنجکه حتی اگر در زمانی به جز روز بزرگداشت فردوسی هم به مشهد می آمد، حتما به من خبر می داد تا اگر فرصتی فراهم شود، یکدیگر را ببینیم. به یاد دارم که روزی به من زنگ زد و گفت: «من الان در مشهد هستم». سپس با



سلیمان سالکان دانشیار زبان و ادبیات فارسی

در سوگ دومین سالگرد درگذشت دکتر ابوالفضل خطیبی



درباره دکتر